

## آبی، خاکستری، سیاه

با من اکنون چه نشستنها، خاموشی‌ها  
با تو اکنون چه فراموشی‌هاست  
چه کسی می‌خواهد  
من و تو ما نشویم  
خانه‌اش ویران باد  
من اگر ما نشوم، تنه‌ایم  
تو اگر ما نشوی،  
خوبشنتی  
از کجا که من و تو  
شور یکپارچگی را در شرق  
باز برپا نکنیم  
از کجا که من و تو  
مشت رسوایان را وانکنیم  
من اگر برخیزم  
تو اگر برخیزی  
همه بر می‌خیزند  
من اگر بنشینم  
تو اگر بنشینی  
چه کسی برخیزد؟  
چه کسی با دشمن بستیزد؟  
چه کسی  
پنجه در پنجه‌ی هر دشمن دون  
آویزد  
دشت‌ها نام تو را می‌گویند  
کوه‌ها شعر مرا می‌خوانند  
کوه باید شد و ماند،  
رود باید شد و رفت،  
دشت باید شد و خواند  
در من این جلوه‌ی اندوه ز چیست؟  
در تو این قصه‌ی پرهیز که چه؟  
در من این شعله‌ی عصیان نیاز،  
در تو دمسردی پاییز - که چه؟  
حرف را باید زد!  
درد را باید گفت!

سخن از مهر من و جور تو نیست

سخنی از

متلاشی شدن دوستی است،

و بحث بودن پندار سرور آور مهر

آشنایی با شور؟

و جدایی با درد؟

و نشستن در بهت فراموشی -

- یا غرق غرور؟!!

سینه‌ام آینه‌ای است

با غباری از غم

تو به لبخندی از این آینه بزدای غبار

آشیان تهی دست مرا،

مرغ دستان تو پر می‌سازد

آه مگذار، که دستان من آن

اعتمادی که به دستان تو دارد به فراموشی‌ها

بسپارد

آه مگذار که مرغان سپید دستت

دست پر مهر مرا سرو تهی بگذارد

من چه می‌گویم، آه...

با تو اکنون چه فراموشی‌ها؛

با من اکنون چه نشستنها، خاموشی‌هاست

تو میندار که خاموشی من،

هست برهان فراموشی من

من اگر برخیزم

تو اگر برخیزی

همه بر می‌خیزند

حمید مصدق - آذر ۱۳۴۳

نشریه فرهنگی، سیاسی، دانشجویی

## نسیه شمال

انجمن اسلامی دانشکده مکانیک

مدیر مسئول: ممد رضا قلمکاری

سر دبیر: علی پورجعفر

شمارگان: ۳۰۰

چاپ در چاپ فانه دانشگاه صنعتی